

## ارتباط قاعده «الواحد» با قاعده «امکان اشرف»

محمد رضا غفوریان\*

### چکیده:

دو قاعده «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» و «امکان اشرف» در فلسفه و به ویژه حکمت متعالیه و عرفان نظری، در مسایل مهمی تأثیرگذار و مبنای اصلی است. میرزا مهدی آشتیانی و علامه طباطبایی کوشیده‌اند تا برای قاعده امکان اشرف استدلال جداگانه‌ای، بدون تکیه بر قاعده الواحد، عرضه کنند. سخن این دو اندیشمند و استدلال‌های آنان خالی از مصادره به مطلوب نیست. قاعده امکان اشرف برآمده از قاعده الواحد و اثباتش بدان وابسته است. واژگان کلیدی: قاعده الواحد، قاعده امکان اشرف، وحدت وجود، صادر اول، عوالم وجود.

\*. استادیار گروه معارف و علوم انسانی، دانشگاه صنعتی امیرکبیر.

## مقدمه

دو قاعده مهم و بنیادین «الواحد لایصدر إلا الواحد» و «امکان اشرف» را هم در مباحث گوناگون فلسفه و به ویژه حکمت متعالیه و هم در مباحث عرفان نظری می‌توان یافت. این هر دو، به ویژه قاعده نخست، در مسایل مهمی تأثیرگذار و مبنای اصلی است؛ مباحثی چون وحدت و کثرت حقیقت هستی، وحدت شخصی وجود، تحلیل صادر اول، مظاهر گوناگون هستی و دسته‌بندی عوالم وجود. جالب آنکه باورمندان به قاعده الواحد آن را بدیهی می‌شمارند و تصور درست و دقیقش را با تصدیق همراه می‌دانند و مخالفان قاعده، هر چند کم شمارند، ولی آن را با بسیاری از قواعد عقلی و بنیان‌های اعتقادی ناسازگار می‌پندارند.

موضوع این نوشته بررسی قاعده الواحد یا امکان اشرف نیست، که مجال و مقالی بس فراخ‌تر می‌خواهد، بلکه سخن در این است که آیا قاعده امکان اشرف برآمده از قاعده الواحد و اثباتش بدان وابسته است یا می‌توان برای امکان اشرف، جداگانه هم استدلال کرد؟ کسانی چون میرداماد و صدرالمآلهین بر آنند که اثبات جداگانه این قاعده ممکن نیست و آن را از فروع قاعده الواحد می‌شمارند و البته این وابستگی و فرعیّت، چیزی از استواری و اهمیت آن نمی‌کاهد. کسانی هم چون میرزا مهدی مدرس آشتیانی و علامه طباطبایی کوشیده‌اند تا برای قاعده امکان اشرف استدلال جداگانه‌ای عرضه کنند. این نوشته پس از توضیح کوتاهی درباره هر یک از این دو قاعده، به بررسی سخن این دو اندیشمند و ارزیابی استدلال‌های آنان می‌پردازد.

## قاعده الواحد

بیشتر فیلسوفان با گرایش‌های گوناگون به این قاعده باور دارند و آن را بسیار استوار و حتی بدیهی می‌شمارند و این هر پژوهشگر خردمندی را بر آن می‌دارد که در برابر چنین قاعده‌ای با احتیاط بیشتری گام بردارد و از سر خامی یا کم دقتی به ستیز و انکار آن برنخیزد. برخی نمونه‌های چشم‌گیر از تعبیرهای بزرگان تاریخ اندیشه‌های عقلی درباره این قاعده چنین است. محقق طوسی در شرح سخن بوعلی می‌نویسد:

این حکم [قاعده الواحد] به وضوح و روشنی نزدیک است و از این روی مرحوم شیخ، این فصل را تنبیه نامید و برخورد مردم با این قاعده به خاطر غفلت از معنای وحدت

محقق داماد نیز چنین گفته است:

بر اساس آنچه در ضابطه گفته‌ایم، شاید این اصل از فطریات عقل روشن باشد، البته اگر قلب، سالم و ذوق و قریحه، بی‌آفت و عیب باشد، با این همه همراهان ما در آموزش و ریاست، [فارابی و بوعلی] بیان‌های روشنگرانه‌ای در این باره دارند که سخت‌جانان از اهل جدل و گروه‌شک‌آفرینان در آن تردید روا می‌دارند. (میرداماد، ۱۳۵۵: ۳۵۱)

صدرالمتألهین در اسفار درباره این قاعده و مخالفان اندک آن به‌گونه‌ای سخن گفته است که جای درنگ بسیار دارد و نشانگر عمق باور او به قاعده و شناخت او از منکران آن است:

شاید این اصل از فطریات طبع سالم و ذائقه استوار باشد، چنانکه گذشت، البته دشمنان اهل حق این قاعده را سرسختانه انکار کرده‌اند تا در حکمت بر کسی نگشاید و اثبات نور مجرد و جوهر غیرمادی و صورت مفارق از ماده و جرم و ابعاد، آشکار نشود... چنین می‌نماید که بیشتر این جدل‌ورزان، ستیزه‌گران با روحانیان و دشمنان فرشتگان بارگاه حق، در ذهن و دل باشند، گرچه آنچه در پنهان ذهن خویش دارند، بر زبان خویش نمی‌آورند، اینان چون یهودند... (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۷، ۲۰۴ - ۲۰۵)

از امام خمینی، رضوان الله تعالی علیه، نیز در تقریرات فلسفه چنین آمده است:

دلیل آن منحصر به دلیلی که ما ذکر کردیم نیست، بلکه براهینی بر آن قائم است و کمتر قاعده‌ای در فلسفه به این متانت هست. (اردبیلی، ۱۳۸۱: ۲، ۳۶۶)

البته در این باره عبارت‌های فراوان دیگری در نوشته‌های ابن‌سینا، بهمنیار، شیخ اشراق، علامه دوانی، فیاض لاهیجی، محقق سبزواری، علامه طباطبایی و دیگر فیلسوفان دیروز و امروز وجود دارد که نقل همه آنها به درازا می‌کشد و ما را از بحث خودمان دور می‌کند. خوب است بدانیم که یکی از انگیزه‌های میرداماد و نیز صدرالمتألهین در برخورد شدید با منکران و مخالفان این قاعده، ناسزاگویی‌های فخر رازی در این بحث نسبت به بوعلی است. (فخرالدین رازی، ۱۴۱۱ق: ۱، ۴۶۵ - ۴۶۶) به راستی سخن فخر نه شایسته جایگاه علمی ابن‌سینا نیست و به گمانم میرداماد و صدرالمتألهین خود را ناگزیر دیده‌اند که از جایگاه ابن‌سینا و از آن بالاتر و والاتر از حقیقت بسیار مهمی که در مباحث مهمی سرنوشت‌ساز است، دفاع کنند. میرداماد فخر را دارای گام استوار در

منطق نمی‌شمارد (میرداماد، ۱۳۵۵: ۳۵۲ - ۳۵۳) و صدرالمতألّهین نیز ناسزاگویی او را در جایی، گمراهی، سرگستگی و نادانی می‌خواند. (صدرالمتألّهین، ۱۹۸۱: ۲، ۲۰۷، ۷، ۲۰۴ - ۲۰۷)

هدف ما از نقل این جنجال علمی و قلمی آن است که پژوهشگر خردمند و انصاف‌پیشه در چنین مسایل مهمی که این همه از بزرگان تاریخ یک علم، از گرایش‌های گوناگون فلسفی، آن را روشن و بدیهی شمرده‌اند، با گام‌های احتیاط و فروتنی بیشتری باید راه بیمایند. گرچه فلسفه، میدانی است که تقلید و پیروی بر نمی‌تابد، اما بیم لغزش از سر کم‌دقتی را نیز نباید دست کم گرفت.

به هر روی یکی دیگر از مخالفان این قاعده، ابوالبرکات بغدادی در المعبر است. آنگونه که در تعلیقه بر نه‌ایه لحکمه نقل کرده ایراد او بر قاعده چنین است:

اگر این قاعده درست باشد، همه موجودات باید زنجیره‌ای باشند که حلقه‌های آن تنها به صورت پشت سر هم پدید بیایند، در حالی که چنین نیست. (مصباح بزدی، ۱۴۰۵: ۲۴۱)

شگفتا، گویا این ایراد مهم و دندان‌شکنی است که تنها به ذهن ابوالبرکات رسیده و فیلسوفان هیچ کوششی برای گشودن این گره انجام نداده‌اند. دیدن چنین برخوردهایی است که بیم لغزش از سر کم‌دقتی و ناآگاهی را در انسان زنده می‌کند. هر کس با اندک مراجعه به نوشته‌های بزرگان این دانش دیرپای درمی‌یابد که برای تبیین چگونگی افزایش موجودات چه بحث‌های ژرف و موشکافانه‌ای را نگاشته‌اند. در اینجا شایسته است از نوشته‌ای پر ارج یاد کنیم که جداگانه درباره قاعده الواحد نگاشته شده است. این اثر، اساس التوحید نام دارد که از خامه پربار میرزا مهدی مدرس آشتیانی، تراویده و به‌گونه‌ای گسترده بحث‌های بسیاری را به بررسی نهاده است.

اکنون به خود قاعده برمی‌گردیم و نکته‌هایی را درباره آن یادآور می‌شویم. روح اصلی قاعده، تبیین این است که تعدد معلول، ناگزیر نشان‌دهنده تعدد حیثیت و جنبه‌های متعدد در علت می‌باشد. البته اگر جنبه‌های متعدد، تنها به مفهوم برگردد و تعدد حیثیت را در واقعیت و «وجود» علت به دنبال نداشته باشد، اشکالی پیش نمی‌آید. آنچه تأثیرگذار است و مدار جعل بر آن قرار دارد «وجود» علت و معلول می‌باشد. بنابر این اگر دو معلول را از یک علت ببینیم، به حکم ارتباط وجودی میان آنها، معلول با حقیقت

هستی علت، ارتباط و سنخیتی دارد و چون معلول دیگری هم در میان باشد، آن هم باید با حقیقت هستی علت مرتبط باشد، حال اگر دو معلول که از هم امتیاز دارند، با حقیقت وجود یک علت، ارتباط داشته باشند، دیگر چنین علتی را نمی‌توان بسیط دانست، چون اگر بسیط باشد، هر یک از معلول‌ها با همان چیزی ارتباط دارد که دیگری نیز با آن مرتبط است. پس چرا دو معلول متمایز شده‌اند و این تمایز از کجا آمده است؟ این روح استدلالی است که در سخن بزرگان درباره قاعده الواحد آمده است. گرچه در این تقریر، بیشتر تکیه بر اصول حکمت متعالیه و اصالت وجود و تعلق جعل به وجود، شده است، ولی حتی بنا بر اصالت ماهیت نیز می‌توان بر آن استدلال کرد.

تقریرهای همه جانبه و سودمندی را می‌توان در نوشته‌های شیخ اشراق، میرداماد و فیاض لاهیجی دید که با تکیه بر اصول صدرایی نیست. در اساس التوحید و تقریرات فلسفه (مدرّس آشتیانی، ۱۳۶۰: ۹۵ به بعد و اردبیلی، ۱۳۸۱: ۳۶۲ به بعد) نیز توجه به این شده است که استدلال، جنبه فراگیرتری داشته باشد. البته همه اینها گذشته از ادعای بدیهی بودن قاعده است که از بزرگان نقل کرده‌ایم، تا جایی که کسی چون فیاض لاهیجی گفته است که شیخ نه در شفاء و نه در اشارات و نه در پاسخ به بهمنیار، استدلالی بر قاعده نیاورده و تنها تنبیه‌هایی را یادآور شده که نشان‌دهنده بدیهی بودن قاعده است. (لاهیجی، ۱۴۰۱ق: مسأله دوم از فصل سوم، ۱، ۲۹ - ۲۱۰)

نکته دیگر در این قاعده آنکه نتیجه استدلال‌ها، امتناع صدور معلول‌های متعدد از علت یگانه و بسیط است، نه این که تنها بگوییم معلول‌های متعدد از علت واحد صادر نشده است. این نکته را میرزا مهدی آشتیانی چنین آورده است:

از بیانات و دلایل سابقه و براهین سالفه به منصفه ظهور رسید که مراد قوم از آنچه در این قاعده فرموده‌اند که الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد، عدم امکان صدور کثیر است از واحد، نه مجرد عدم صدور، که منافی با امکان صدور نمی‌باشد... و نظر به وضوح این امر در تحریر قاعده و تقریر آن به آن تصریح فرموده و آن را به تعقل نخست و فهم درست موکول فرموده‌اند. (مدرّس آشتیانی، ۱۳۶۰: ۱۰۸)

### قاعده امکان اشرف

یکی از قواعد شناخته شده که در بسیاری از نوشته‌ها درباره آن سخن بسیار می‌توان یافت، همین قاعده است. تأثیر فراوان و پیامدهای پر بار این قاعده در مباحث وجود و

ترتیب موجودات، سبب توجه و پافشاری بزرگان و نام‌آوران مکتب‌های فلسفی بدان شده است. گرچه مجموعه مطالب در این باره بسیار است، ولی در اینجا تنها به آنچه در مکتب اشراق آمده و به بحث ما بازمی‌گردد، بسنده می‌کنیم.

از سیاق عبارات‌های سهروردی نکته‌هایی برمی‌آید که یافتن و درنگ در آنها نمایانگر دیدگاه وی در این قاعده می‌باشد. او از آغاز سخن آن را بسیار پر بار و مهم می‌شمارد؛ در جایی آن را «دعامة عرشیه» می‌خواند و سفارش می‌کند که آن را پاس بدارند که ژرفای بسیاری دارد. در جایی دیگر آن را گواهی فطرت‌ها به شمار می‌آورد. (سهروردی، ۱۳۹۷ ق: ۵۱ و ۴۳۴) در پاسداشت و بزرگ شمردن این قاعده همین بس که در همه نوشته‌هایش، تا آنجا که یافته‌ایم، در آن سخن گفته است. (سهروردی، ۱۳۹۷ ق: ۲، ۱۵۴، ۳، ۴۵، ۱۳۵۶، ۳۹ و ۱۰۱ و ۱۵۶؛ دوانی، ۱۴۱۱ ق: ۹۰) شاید بیشترین ستایش از این قاعده در عبارت صدرالمتألهین آمده که در آغاز فصلی با همین عنوان آورده است. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۷، ۲۴۴)

نکته دیگر در قاعده امکان اشرف این است که هم سیاق عبارت شیخ اشراق و هم تصریح میرداماد (میرداماد، ۱۳۵۵: ۳۷۲) و صدرالمتألهین، قاعده را متفرع بر قاعده الواحد می‌دانند و در تبیین نظام هستی از هر دو در یک راستا بهره می‌جویند. البته در میان اندیشمندان حکمت متعالیه کسانی چون میرزا مهدی آشتیانی (مدرس آشتیانی، ۱۳۶۰: ۱۴۱) و علامه طباطبایی (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۷، ۲۴۵ تعلیقه) کوشیده‌اند تا امکان اشرف را جداگانه و بی‌تکیه بر قاعده الواحد اثبات کنند. پیش از اینان میرداماد هم‌چنین تلاشی را کرده که شایسته است همه آنها در بررسی قاعده امکان اشرف در دیدگاه حکمت متعالیه ملاحظه می‌شود. به هر روی آنچه در اینجا بدان می‌پردازیم، نگاه مکتب اشراق است. سالار کاروان اشراق این قاعده را در نوشته اصلی خویش چنین آورده است:

از قواعد اشراقی این است که اگر ممکن فرودست موجود شود، ناگزیر ممکن فراتر از آن موجود شده است؛ چرا که اگر نور الانوار با جنبه یکتایی خود ممکن فرودست و تیره را ایجاد کرده دیگر جنبه‌ای برای ایجاد ممکن فراتر و والاتر بر جای نمی‌ماند. حال اگر ممکن برتر را موجود در نظر بگیریم، ناگزیر باید چیزی آن ایجاد کرده باشد که از نورالانوار برتر باشد و این خود محال است. (سهروردی، ۱۳۹۷ ق: ۲، ۱۵۴)

میرزا مهدی آشتیانی این استدلال را چنین توضیح داده است که اگر ممکن فرودست (اخص) را داشته باشیم، در وجود ممکن برتر (اشرف)، چهار احتمال تصور دارد: ۱. صدور اشرف پیش از اخص، ۲. صدور اشرف پس از اخص، ۳. صدور هر دو با هم، و ۴. عدم صدور اشرف. از این احتمالات تنها احتمال نخست درست بوده و بقیه نادر است. احتمال دوم مستلزم آن می‌شود که معلول از علت خویش برتر و بالاتر باشد؛ زیرا تقدّم و تأخر در اینجا به معنای رتبی و وجودی است و نه زمانی. بدین‌سان، تحقق اشرف پس از اخص، یعنی معلولیت اشرف برای اخص؛ چرا که اگر آن را به طور مستقیم معلول خود واجب تعالی در نظر بگیریم، همان احتمال سوم خواهد بود.

احتمال سوم هم مستلزم صدور کثیر از واحد است که با قاعده الواحد سازگار نیست، و احتمال چهارم نیز مستلزم خدشه در فیاضیت و نقص ذات مقدس و قدرت حق تعالی است؛ چرا که مقصود از موجود اشرف در این قاعده، موجودی است مجرد که نیاز به زمینه‌ساز و معدّات ندارد. پس چون قابل در قابلیت تام است، اگر موجود نشده باشد، ناگزیر فاعل در فاعلیت تام نخواهد بود و این به معنای نقص در ذات مقدس می‌باشد. (مدرس آشتیانی، ۱۳۶۰: ۱۴۱)

### وابستگی قاعده امکان اشرف به قاعده الواحد

نکته‌ای که در این باره جای بررسی و گفت‌وگو دارد این است که به تصریح میرداماد (میرداماد، ۱۳۵۵: ۳۷۲) و صدرا، قاعده امکان اشرف بر قاعده الواحد مبتنی بوده و در استدلال بر آن، باید از اثبات قاعده الواحد فارغ باشیم، ولی کسانی چون میرزا مهدی آشتیانی و علامه طباطبایی کوشیده‌اند تا قاعده امکان اشرف را جداگانه و بدون وابستگی به آن قاعده اثبات کنند.

سخن آشتیانی دارای دو مقدمه است: نخست آنکه در همه حرکت‌ها از مکانی گرفته تا کمی، کیفی، وضعی و جوهری، ما یک واحد پیوسته داریم که با همان ویژگی پیوستگی، پیموده می‌شود. مسافت مکانی میان دو نقطه که یک چیز آن را می‌پیماید، دارای وحدت اتصالی است که نه می‌توان با حفظ وحدت حرکت، از وحدت آن مسافت دست کشید و نه می‌توان بی‌پیمودن بخشی از آن مسافت، بخشی دیگر را پیمود.

بدین‌سان همان‌گونه که اهل فن نیز گفته‌اند، طفره و جهش در همه حرکت‌ها ممتنع است.

مقدمه دوم آنکه گسترش هستی و پیدایش کثرت در موجودات به گونه سیر دایره‌ای است که نیمی از آن را قوس نزول می‌دانند و نیمی دیگر را قوس صعود. در نیمه نخست، از حقیقت محمدیه (ص) تا هیولای اولی همه موجودات از فراز تا فرود جای دارند و در نیمه دیگر، بازگشت صعودی موجودات، از نشیب به فراز است.

وی پس از این دو مقدمه می‌گوید: اگر ممکن فرودست یا احسن، موجود شود، ممکن اشرف یا هیچ‌گاه موجود نمی‌شود و یا همراه و هم مرتبه با احسن موجود می‌شود و یا پس از آن و این هر سه، نادرست است. اگر ممکن اشرف هیچ‌گاه موجود نشود، یا قابل در قابلیت تام نیست، که خلاف فرض ماست؛ چرا که فرض ما ممکن اشرف غیرمادی است که نیازی به شرایط و زمینه‌ساز ندارد، و یا فاعل در فاعلیت تام نیست، که این نیز نادرست می‌باشد. افزون بر این پیدایش ممکن احسن در مرتبه پیش از ممکن اشرف، مستلزم طفره و جهشی است که محال می‌باشد. بدین‌سان هم مرتبه یا متأخر بودن اشرف نیز پذیرفتنی نیست؛ چرا که مشکل طفره و گسیختگی وحدت اتصالی سیر، در این صورت‌ها پیش می‌آید. (مدرس آشتیانی، ۱۳۶۰: ۱۴۱ به بعد که چکیده آن را آورده‌ایم، ولی عبارت‌های طولانی خود کتاب، در بردارنده مطالب سودمندی است.)

البته باید گفت با همه تلاشی که وی برای اثبات جداگانه قاعده امکان اشرف، انجام داده، هنوز پرسشی جدی جای دارد. به راستی طفره در حرکت‌های مکانی، کمی و مانند آنها چرا محال است؟ آیا جز از این روی که بخش‌های مفروض پیشین حرکت، زمینه‌ساز بخش‌های پسین می‌باشد؟ آیا چنین چیزی در ممکن اشرف و احسن هم می‌آید؟ به تصریح باورمندان به این قاعده، مقصود از اشرف و احسن، ممکنات فراتر از ماده و طبیعت می‌باشد که در بند زمینه‌ساز و شرایط نیستند و امکان ذاتی برای تحقق یافتن آنها کافی است. در حقیقت پیش از پیمودن بخش‌های آغازین حرکت، بخش‌های پسین قابل تحقق نیستند؛ چرا که به این شرایط وابسته‌اند، ولی در اشرف و احسن این‌گونه نیست.



باری، محال بودن همراهی اشرف و اخس را می‌توان با قاعده الواحد اثبات کرد که در این میان محال بودن طفره نیز اثبات می‌شود، ولی همه تلاش آشتیانی برای بی‌نیاز شدن از قاعده الواحد در اثبات قاعده امکان اشرف است. البته در توجیه سخن او شاید بتوان گفت اگر سیر پیدایش کثرت در هستی به همان گونه دایره‌ای بوده و در قوس نزول، موجود اشرف در رتبه‌ای پیش از اخس جای دارد، روشن است که پیدایش اخس در رتبه پیش از اشرف محال می‌باشد و این همان طفره یاد شده در عبارتهای اوست. اما با این همه باید در پاسخ این توجیه هم بگوییم که به گونه‌ای، نتیجه در مقدمات استدلال مسلم پنداشته و در اصطلاح، مصادره به مطلوب انجام گرفته است؛ زیرا این که سیر پیدایش کثرت در هستی، دایره‌ای باشد و رتبه اشرف پیش از اخس قرار گیرد، که این همه به صورت ضروری نیز می‌باشد و به دلخواه و بالامکان هم نیست، نتیجه مطلوبی است که با همین قاعده امکان اشرف و الواحد می‌خواهیم آن را اثبات کنیم. در حقیقت، پرسش بنیادین ما در برابر استدلال آشتیانی همین است که مقدمه دوم وی، مصادره به مطلوب می‌باشد و با پذیرش این مقدمه نیازی به ادامه آن استدلال نیست و به نتیجه می‌رسیم، ولی همه سخن در این است که بی‌تکیه بر قاعده‌های الواحد و امکان اشرف چگونه می‌توان مقدمه دوم را پذیرفت؟

علامه طباطبایی نیز هم در پاورقی اسفار و هم در نه‌پایه‌الحکمه کوشیده است تا قاعده امکان اشرف را جداگانه اثبات کند. به نظر می‌رسد که سخن وی الهام گرفته از میرداماد در قبسات (میرداماد، ۱۳۵۵: ۳۷۷ - ۳۷۸) باشد که با اصول حکمت متعالیه هماهنگ شده است. عبارت نه‌پایه‌الحکمه که گویاتر و کوتاه‌تر می‌باشد چنین است:

شرافت و خست در این قاعده دو ویژگی وجود هستند که به شدت و ضعف در مرتبه وجودی برمی‌گرداند و از این روی سر از علّیت و معلولیت درمی‌آورند. بنابراین شرافت و خست، سرانجام به معنای مستقل بودن ذاتی یک چیز و رابط و متقوم بودن چیزی می‌باشد. پس هر مرتبه‌ای از مراتب هستی نسبت به فراترش وابسته و اخس، و نسبت به فرودست خود، مقوم، مستقل و اشرف است.

اکنون اگر دو ممکن اشرف و اخس را در نظر بگیریم، لازم است که اشرف، پیش از اخس موجود شود. البته مقصود، تقدم وجودی است. وگرنه اخس، مستقل و غیر رابط و

غیر وابسته به اشرف خواهد بود، در حالی که رابط و وابسته فرض شده است و این حالت خلف فرض نخستین ماست. (طباطبایی تبریزی، ۱۳۶۶: ۳۲۰؛ صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م: ۷، ۲۴۵ تعلیقه)

گرچه این راه با آنچه آشتیانی گفته است تفاوت بسیاری دارد، ولی اشکالی همانند ایراد پیشین بر این استدلال نیز می‌توان مطرح کرد. بنیاد سخن علامه طباطبایی بر این پایه است که اگر اشرف، پیش از احسن موجود نشده باشد، وجود وابسته، رابط و غیرمستقل احسن، تکیه‌گاهی نخواهد داشت. اما می‌توان گفت، درست است که هر ممکنی علت می‌خواهد و هر معلولی از علت خود احسن می‌باشد، ولی آیا این قضیه را هم داریم که هر اشرفی علت برای هر احسنی است؟ و یا حتی داریم که هر اشرفی علت برای احسنی است که یک مرتبه پایین‌تر باشد؟ آری اگر معلوم باشد که موجودی علت برای موجود دیگری است، ثابت می‌شود که علت، اشرف از معلول است و باید پیش از معلول موجود باشد. ولی تنها اینکه موجودی اشرف باشد و موجودی دیگر احسن، دلیل بر آن نیست که علت و معلول یکدیگر باشند. برای نمونه عقول عرضیه و ارباب اصنام، که هم در مکتب اشراق و هم در دیدگاه صدرا پذیرفته شده است، از موجودات زمینی اشرف هستند. حال آیا میان هر یک از این عقول و هر یک از موجودات زمینی ارتباط علیت و معلولیت برقرار است؟ بنابراین می‌توان موجوداتی داشت که برخی اشرف و دسته‌ای احسن باشند، ولی ارتباط علیت میان هر یک از آنها با هر کدام دیگر برقرار نباشد. در حقیقت قاعده امکان اشرف گویای آن است که همه موجودات اشرف باید پیش از همه موجودات احسن بوده باشند، جدای از اینکه میان کدام اشرف با کدام احسن، علیت و معلولیت می‌توان یافت.

باری، نکته اصلی اشکال بر استدلال علامه طباطبایی این است که دربردارنده مصادره به مطلوب است. وی اشرف و احسنی را فرض کرده که علت و معلول باشند و نبود علت پیش از معلول آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح بسیار داشته باشد، ولی تاکنون اثبات نشده که هر موجود اشرف علت برای هر موجود احسن است.

افزون بر این اگر این امکان علیت، ناگزیر به ضرورت آن می‌انجامد، چرا نتوانیم موجود احسن را به خود واجب تعالی نسبت دهیم. بر پایه دستاوردهای حکمت متعالیه، هر معلول، عین ربط و وابستگی به علت است و علت، فقر و نیاز وجودی معلول را از میان برمی‌دارد، حال می‌پرسیم اگر ممکن اشرف را از پیش در میان واجب تعالی و ممکن احسن نداشته باشیم چه مشکلی داریم؟ آیا واجب تعالی آن مرتبه وجودی را ندارد که ممکن احسن را ایجاد کند؟ به یقین پاسخ می‌دهیم که چنین نیست. پس چرا نتوانیم احسن را بی‌واسطه به واجب تعالی نسبت دهیم؟ باورمندان به قاعده امکان اشرف و الواحد می‌گویند همان چهار فرضی پیش می‌آید که سه فرض آن ممتنع است. یعنی لازم می‌آید یا هر دو با هم صادر شوند که با قاعده الواحد سازگار نیست و یا اشرف هیچ‌گاه ایجاد نشود که با فیاض بودن واجب تعالی سازگار نیست و یا احسن پیش از اشرف باشد که لازمه اش صدور معلول از علتی فرودست است. احتمال دیگری است که نادرستی آن بسی روشن می‌باشد؛ یعنی اینکه بگوییم اشرف از علت دیگری جز واجب تعالی صادر شود. پس تنها یک فرض درست داریم و آن این که اشرف، پیش از احسن باشد و چون سخن در موجودات فراتر از ماده و طبیعت است، مقصود از پیش و پس در اینجا تقدم زمانی نیست، بلکه تقدم در رتبه وجودی که از علیت سرچشمه می‌گیرد می‌باشد. پس برای گریز از نقض قاعده الواحد باید گفت نخست اشرف صادر می‌شود و احسن، معلول اشرف است.

### نتیجه

به‌هرروی به باور تاکنون استدلال‌های یاد شده نتوانسته‌اند قاعده امکان اشرف را جداگانه اثبات کنند و از این روی سخن میرداماد و صدرالمتهلین پذیرفتنی‌تر است که این قاعده را فرع بر قاعده الواحد می‌دانند، گرچه همه اندیشمندان و بزرگان حکمت متعالیه هم قاعده الواحد و هم قاعده امکان اشرف را پذیرفته و بدان باور جدی دارند.

### منابع و مأخذ

- ۱- ابن سینا، شیخ ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، ۴۰۳هـ.ق، الإشارات و التنبیها، با شرح محقق خواجه نصیرالدین طوسی، دفتر نشر کتاب.

- ۲- اردبیلی، سید عبدالغنی، ۱۳۸۱، تقریرات فلسفه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، رضوان الله تعالی علیه، تهران.
- ۳- دوانی، جلال الدین، ۱۴۱۱ق، ثلاث رسائل، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- ۴- رازی، فخرالدین محمدبن عمر، ۱۴۱۱ق، المباحث المشرقیه، انتشارات بیدار، قم.
- ۵- سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۹۷ق، مجموعه مصنفات شیخ اشراق (دوره سه جلدی)، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران.
- ۶- سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۵۶ش، سه ساله از شیخ اشراق، به تصحیح دکتر نجفقلی حبیبی، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران.
- ۷- صدرالمآلهین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۹۸۱م، الأسفار الأربعة، دار الإحياء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت.
- ۸- طباطبایی تبریزی، علامه سید محمدحسین، ۱۳۶۲ش، نهایت الحکمه، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۹- لاهیجی فیاض، عبدالرزاق، ۱۴۰۱ق، شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام، مکتبه الفارابی، تهران.
- ۱۰- مدرس آشتیانی، میرزاهدی، ۱۳۶۰ش، اساس التوحید، انتشارات مولا، تهران.
- ۱۱- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۴۰۵ق، تعلیقه علی نهایه الحکمه، مؤسسه در راه حق، قم.
- ۱۲- میرداماد، محمدباقر، ۱۳۵۵ش، القبسات، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، شعبه تهران.